

## فقراتی از نقد مکتب احساسی بر مکتب ملاصدرا

تلخیص علیرضا ذکاوتی قراگزلو

پس از چاپ مقاله «بحث انتقادی در نقد شیخیه بر حکمت متعالیه» مندرج در شمارهٔ آذر - اسفند ۷۹ آن مجله، اخیراً به یک مجموعهٔ چهار مجلدی تحت عنوان «مباحثی پیرامون آیهٔ شریفهٔ بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین» تألیف حاج سیداحمد پورموسویان<sup>۱</sup> برخوردیم که چون حاوی نکات روشن‌کننده‌ای دربارهٔ دیدگاههای فلسفی مکتب شیخ احمد احساسی و نقاط مورد اختلاف آن با مکتب ملاصدراست، شایسته به نظر آمد که فقراتی از آن را تلخیص کنم و به عنوان تکملة مقالهٔ پیشگفته تقدیم دارم. در این گفتار، مجموعهٔ چهار مجلدی مذکور را اختصاراً بقیة الله می‌نامیم. اینک آن نکات:

□ نفس هیچ‌گاه تجرد حقیقی پیدا نمی‌کند، بلکه تجرد نسبی پیدا می‌کند. این از اشتباهات بزرگ حرکت جوهری ملاصدراست [که نفس را جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء می‌داند] حرکت جوهری هر چیزی در جوهر خود آن شیء است. مادهٔ جسمانی در جسمانیت خود تکامل پیدا می‌کند، اما هیچ‌گاه از

۱. انتشارات باقری، مشهد، ۱۴۰۵ ق.

جسمیت خود خارج نمی‌شود. نفس هیچ وقت جسم نبوده است، و جسم تا هست جسم است (بقیه‌الله، ج ۳، ص ۶۹-۷۰).

□ این هم اشتباه است که ملاًصدرا گفته است: کلاًمعنت النفس فی القوة والحیة والکمال، امعن البدن فی الضعف والموت والزوال، حتی اذا بلغت غایتها فی الاستقلال، انعدم البدن بالکلیة و زال (ج ۳، ص ۷۲).

□ در اصطلاح شریعت به همه مراتب غیبی انسان، از مثال به بالا، روح گفته می‌شود (ج ۳، ص ۲، ۸۳ و ۲۳۳).

□ سنگ را آب کن، می‌شود شیشه، شیشه را آب کن می‌شود بلور، بلور را آب کن می‌شود بلورِ سوزنده، بلور سوزنده را آب کن می‌شود الماس! (ج ۳، ص ۱۳۳).

□ گفته‌اند که شیخ احمد احساسی برای معادی که گفته دلیل عقلی ارائه نکرده است، ظاهراً خودش هم مدعی نبوده است که این مطالب را با دلایل عقلی بتواند اثبات کند. نحوه بیان بزرگان ما (= شیخیه) حکمت است طبق قول ائمه، نه ارسطو (ج ۳، ص ۱۴۱).

□ ما هم درخت هستیم هیچ فرق ندارد. آنچه می‌خوریم، می‌آشامیم، تنفس می‌کنیم درست مانند درخت است از جهت فعل و انفعالهایی که دست می‌دهد؛ تفاوت فقط در لطافت است. حیات نباتی غلیظ‌تر است، پیکره حیوانات درخت کاملتری است (ج ۳، ص ۱۵۵).

□ مرتبه حیوانیت در طول مرتبه نباتی است. روح حیوانی استخراج شده از همین نبات است، آثار حیوانیت هم دارد: می‌بیند، می‌شنود، می‌رود، می‌آید. در روی کره خاکی و عالم عنصر، دانشمندان نباید دنبال عقل [مجرد] بگردند (ج ۳، ص ۱۵۶).

□ حیات نباتی، صافی عناصر است (ج ۳، ص ۱۵۷).

□ در دوران امام زمان [عج] با شرایط زمان اقتضا می‌کند که آن مرتبه و آن بدن اصلی [= مرتبه سوم لطافت جسم] بالفعل شود و بر این بدن غالب شود (ج ۳، ص ۱۵۸).

□ خودِ زمانِ لطافت پیدا می‌کند. زمانی‌ها هم به تبعِ زمانِ لطافت پیدا می‌کنند، به حدّی می‌رسند که آن مرتبه [لطافت مرتبه سوم] برای ایشان فعلیت پیدا می‌کند. چیزهایی می‌بینند که دیگران نمی‌بینند (ج ۲، ص ۲۹۶).

□ فرق ما با درخت این است که ما گویی درخت متحرک هستیم، در آن روح نباتی هست که غلیظ‌تر است از روح نباتی در ما (ج ۳، ص ۱۵۴).

□ تمام نباتات، انسانها، حیوانات تکامل و مراتب روح نباتی است. روح حیوانی، استخراج شده از همین روح نباتی است که می‌بیند و می‌شنود. انسان هم همین طور، در اینجا جز روح نباتی چیز دیگری نیست (ج ۳، ص ۱۵۶).

□ عالم دنیا پی در پی لطافت می‌یابد تا برسد به عصر ظهور (ج ۳، ص ۱۷۹).

□ در اینجا لباس عنصری را لازم دارد، بعداً لباس برزخی را؛ و در قیامت لباس برزخی را هم عوض می‌کند و بدنِ اخروی می‌پوشد (ج ۳، ص ۲۰۰).

□ ملاًصدرا می‌گوید که هر شیئی ترقی و تکامل پیدا می‌کند، از حقیقت خود خارج می‌شود و مبدل به حقیقت دیگری می‌گردد (ج ۳، ص ۲۲۱).

□ نفس، در ابتدای پیدایش، ماده و طبیعت است، اما همین ماده و طبیعت تکامل پیدا می‌کند و می‌رسد به روحانیت و حتی بسیط می‌شود... در حالی که شیء در مراتب کمال خود هر قدر پیش برود از حقیقت خود خارج نمی‌شود (ج ۳، ص ۲۲۲).

□ نزد حکمای آل محمد [یعنی شیخیه] جسد مقابل روح است (ج ۳، ص ۲۳۱).

□ جسم سه مرتبه دارد: جسم دنیایی، جسم هورقلیایی، جسم اخروی (ج ۲، ص ۳۲۳) که هر یک عناصر خاص خود را دارند (ج ۴، ص ۹۷).

□ فان قلت: ظاهر کلامک هذا ان الجسد الاول لا يُعاد و يلزم منه القول بنى المعاد الجسمانى، قلت: ليس

حيث تذهب، لأننا نريد بالجسد الثاني المعاد هو هذا الجسد المرئي الملموس بعينه، وهو جسد الآخرة و لكنه يُكسر و يُصاغ صيغةً لا تختمل الفساد و الخراب (ج ۳، ص ۲۴۰).

□ در نظر شیخیه، عالم مثال مجرد نیست و ماده دارد. در نظر فلاسفه حال مثال مجرد از ماده است و صورت محض است (ج ۳، ص ۲۴۵).

□ روح حیوانی همان جسم فلکی است (ج ۳، ص ۲۴۶-۲۴۷).

□ حتی ماوراء علم طبیعت یعنی عالم مثال جسم است، عالم نفس و خود نفس هم جسم است (ج ۳، ص ۲۴۸).

□ ملائکه هم مراتب دارند: ملائکه عنصری در قیامت نمی آیند، ملائکه فلکی به قیامت نمی آیند، ملائکه برزخی به قیامت نمی آیند فقط ملائکه نفسانی (که این ملائکه لطیف هم جسم اند) به قیامت می آیند (ج ۳، ص ۲۴۸).

□ ان النفس و ما فیها من الصور العلمیة، اعلی الأجسام الأرضیة (ج ۳، ص ۲۵۰).

□ حتی تب هم جزء اشباح است؛ افعال است؛ ممکن است فعل چند سلول با یکدیگر باشد؛ یا چند حقیقت با یکدیگر. می توانیم بگویم اسفل عالم هورقلیا همین بیماریها و سلامت‌ها و آثاری است که در این اندام یا اندام کل جهان دیده می شود و بروز می کند (ج ۳، ص ۳۳۴).

□ عناصر هورقلیا الاربعة ... اشرف من عناصر الدنيا سبعین مرّة (ج ۳، ص ۲۶۹).

□ روحی که از بدن خارج می شود جسم حقیقی انسان است مرکب از هیولا و مثال که حامل طبیعت مجرد و نفس و عقل است و انسان حقیقی هموست. این جسم در رتبه محددالجهات [= فلک نهم] است و این جسم حقیقی هرگز از روح جدا نمی شود (بلکه روح خود همان است) و آنچه در قبر می ماند جسد ثانی مرکب از عناصر هورقلیایی است و آنچه از عناصر معمولی است فانی می شود (ج ۳، صص ۲۷۳-۲۷۷).

□ اهل تفکیک همان سخنان بزرگان ما (شیخیه) را گفته اند، ناقص و نارسا و ناتمام و مشوش با بعضی اشتباهات (ج ۳، ص ۳۰۶).

مؤلف به نام شیخ مجتبی قزوینی از سران اهل تفکیک و نام کتاب او بیان الفرقان فی معادالقرآن اشاره می‌کند (ج ۳، ص ۲۸۱ و ۲۹۹) و می‌نویسد خود نیز در درسش حاضر شده است. البته همچنانکه مؤلف خود نیز تصریح کرده است اهل تفکیک در اصل نه نظریات ملاًصدرا را قبول دارند و نه نظریات شیخیه را.

□ شیخ احمد تصریح دارد که آن جسد آخرتی که او قائل است، اگر وزن شود، معادل همین جسد دنیوی است، بدون ذره‌ای کم یا بیش (ج ۳، ص ۲۹۳)، با این وصف او را کافر شمرده‌اند «ولکن متی کنت کافرا جاهلا بالمعاد و انا ادعی بآنه ما احد عرف ذلک قبلی، و قد وقف علماء العجم علیها ما طعن فیها الا جاهل بمعنی قولی او معاند منکر الحق» (ج ۳، ص ۲۹۴).

□ شیخ احمد جای دیگر نیز گفته است: اصطلاح از من است مراد را هم از من بگیرید، بعد به گردن من بگذارید (ج ۴، ص ۵). به نظر شیخ احمد، ملاًصدرا گاهی احادیث را درست فهمیده است، آنجاست که طبق فطرت الهیه حرف زده است، اما هر وقت که روی آموخته‌هایش از عرفا و فلاسفه آیات و روایات را بیان می‌کند دچار تناقض می‌شود (ج ۴، ص ۹۴).

□ حیاتی که از ترکیب ضعیف‌تر [یعنی از عناصر دنیوی] گرفته شده است با انحلال جسد دنیوی از بین می‌رود، حیاتی که از ترکیب شدیدتر گرفته شده است باقی می‌ماند چون بعد از مرگ دنیوی هم امداد به او می‌رسد (ج ۴، ص ۹۹-۱۰۰).

□ در جسد آخرتی حیات چندان قوی است که مؤمن در بهشت با دیوار بهشت حرف می‌زند، و تصرف در اشیاء می‌کند. نمونه جسد اخروی در دنیا، پیرهن یوسف است که چشم کور یعقوب را بینا کرد و در اصل، همان پیراهنی بود که جبرئیل برای ابراهیم آورد که پوشید و میان آتش نسوخت (ج ۴، ص ۱۶۷-۱۷۰).

□ حرکت جوهریه در نظر شیخ احمد امداد و استمداد است و برای هیچ موجود مادی یا عقلی توقف و رکودی نیست (ج ۴، ص ۱۸۳).

□ ملاًصدرا می‌گوید که طبیعیات عین حرکتند وقتی که به تجرّد رسید مستقل و ثابت می‌شود، حال

آنکه مگر می‌شود مخلوق لحظه‌ای بی‌نیاز از خالق باشد؟ (ج ۴، ص ۲۲۲) طبق نظر شیخیه با فرض ملاًصدرا باید به خالقیت و مخلوقیت خائمه داد. بلی اگر کسی تجرّد را پذیرفت نظم و ناظم را پذیرفته است اما این کافی نیست (ج ۴، ص ۲۸۵).

□ این درست نیست که برای جوهر حرکت است، برای جوهر تحرک هست و آن هم حاصل طبیعت نیست، بلکه هر جسدی در رتبه خاص خودش از خدا استمداد می‌کند و امداد می‌شود (ج ۴، ص ۲۳۵).

□ قدّم و حدوث با هم است و اینکه مولوی بحث حدوث و قدم سنی و فلسفی را با «درون آتش رفتن سنی و نسوختن» حل کرده، صحنه ساختگی است (ج ۴، ص ۳۴۱-۳۴۶). حدوث زمانی برهانی ندارد (ج ۴، ص ۳۴۶). همه حادثند، حتی عقول حادثند، یعنی مسبوق به محمد و آل محمدند (ج ۴، ص ۳۸۳).

□ ملاًصدرا حرکت جوهریه را از عرفا گرفته و تحت اصولی درآورده که همه‌اش بی‌اصل است (ج ۴، ص ۳۶۱). حرکت جوهری مفسر مسئله حدوث و صدور نمی‌تواند بود، زیرا حرکت فرع صدور و حدوث این موجود است (ج ۴، ص ۳۶۲).

□ اینکه به شیخ احمد نسبت داده‌اند که وجود و ماهیت هر دو اصیل است بدین معناست که وجود ماده است و ماهیت صورت، و البته تأصل هر دو در عرض هم نیست، در طول هم است. جعلی که به وجود تعلق گرفته اولاً و بالذات است و جعلی که به ماهیت تعلق گرفته متفرع بر آن است. هر دو تحقق دارند و هر دو متعلق جعل‌اند (ج ۴، ص ۲۲۷ و ۳۴۰).

در پایان این گفتار شاید مناسب باشد که داوری و اظهار نظر یکی از برجسته‌ترین متخصصان حکمت صدرایی معاصر را درباره انتقادات شیخ احمد احسایی بر ملاًصدرا بیاوریم تا نحوه برخورد صدرائیان با نقد شیخیه بر حکمت متعالیه معلوم شود:

«شیخ احمد احسایی به خواهش ملامشهد شبستری شرحی بر الحکمة العرشیه نوشته و کلمات آخوند ملاًصدرا را به خیال خود رد کرده است ولی همه اشکالات او ناشی از بی‌اطلاعی وی در علوم

الهیة و میانی فلاسفه است. شیخ احمد مردی خیالیاف و منحرف و کج سلیقه و پر مدعا و آشوب طلب و ریاست مآب است. در لباس زهد منغم در دنیا بود. او آنچه در فن منقول صرف، بدون مداخله در معقولات، آن هم به مشربی نزدیک به مسلک اخباری، نوشته است قابل مطالعه و حاکی از احاطه و تسلط او به علوم نقلی مخصوصاً فقه است و آنچه در عقاید و معقولات نوشته خالی از اعتبار و مملو از هفوات است. واقعاً دلخوش کردن به چند اصطلاح مهول نظیر معراج هورقلیایی و معاد هورقلیایی و شهر جابلقا و بلد جابرسا... او را چنان مغرور و شیفته نمود که منشأ آن همه اختلافات گردید... حکیم محقق ملا اسماعیل اصفهانی به تمام ایرادهای شیخ احمد جواب داده است. شرح آخوند ملا اسماعیل در حواشی عرشیه و حواشی اسرارالآیات (سنه ۱۳۱۰ ق به چاپ سنگی) موجود است... شیخ احمد بر مشاعر نیز شرح نوشته است که ملا محمد جعفر لنگرودی و ملازمین العابدین نوری در شرح خود متعرض ایرادهای شیخ احمد شده اند» (المظاهر الالهیه، مقدمه، ص ۳۰-۳۲).

